

رستم فرخزاد و آینده ایران

تحلیلی از عباس پورگرامی

حکیم ابولقاسم فردوسی، ابر مرد ادب ایران، داستان حمله تازیان به ایران را با دقت و مهارت سروده و برای پارسی زبانان به یادگار گذاشته است. این داستان حکایتی است از درایت و شجاعت سپهسالار ایران رستم هرمزد (مشهور به فرخزاد) پیشگویی او برای آینده اسفناک ایران در زیر سلطه تازیان؛ و بداقبالی او در مصاف با سعد وقاص که منجر به شکست ایران در نبرد سرنوشت ساز قادسیه شد

داستان را از انجا آغاز می کنیم که یزدگرد رستم را که فردی شجاع و خردمند است به سپهسالاری لشکر ایران برای مقابله با اعراب مسلمان شده بر می گزیند. رستم که ستاره شناسی هوشمند است از همان ابتدا عاقبت نبرد با تازیان را خوش آیند نمی بیند

بدانست رستم شمار سپهر
ستاره شمر بود و با داد و مهر

همی گفت کین رزم را روی نیست
ره اب شاهان بدین جوی نیست

که این خانه از پادشاهی تهیست
نه هنگام پیروزی و فرهیست

که زود اید این روز اهریمنی
چو گردون گردان کند دشمنی

در نامه ای به برادرش فرخ هرمزد، رستم شکست ایران و سقوط ساسانیان را پیشگویی می کند و بخاطر یک دوره طولانی تسلط اعراب، برای ایرانیان ابراز تاجر و تاسف می کند

کزین پس شکست اید از تازیان
ستاره نگردهد مگر بر زیان

برین سالیان چهار صد بگذرد
کزین تخمه گیتی کسی نسپرد

به ایرانیان زار و گریان شدم
ز ساسانیان نیز بریان شدم

رستم بزرگترین صدمات وارده از تسلط تازیان را از میان رفتن ساختار شاهنشاهی و تعرض به فرهنگ اریایی می پندارد. در این نشیب عمیق تاریخی، تخت شاهان جای خود را به منبر ملایان داده و نام های اصیل ایرانی جای خود را به اسم های غریب عربی می سپارند

دریغ است این سر و تاج و این مهر و داد
که خواهد شدن تخت شاهی به باد

تبه گردد این رنج های دراز
نشیبی دراز است پیش فراز

چو با تخت منبر برابر کنند
همه نام بوبکر و عمر کنند

نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر
از اختر همه تازیان راست بهر

در زیر سلطه اسلام، کژی و کاستی جایگزین نیکی و راستی در ایین بهی گشته و فرهنگ و هنر در نظر اشغالگران بی اهمیت جلوه می نمایند. کشاورز زحمتکش مردی جنگی شده و حاکمان بنام دین در تلاش اندوختن مال می شوند. شادی، جشن، و سرور جایش را به غم، عزاء و اندوه می سپارد. مردم که از هم بیگانه شده اند برای کسب مال به نزاع می پردازند و ازادگی بتدریج از میان می رود

ز پیمان بگردند و از راستی
گرامی شود کژی و کاستی

کشاورز جنگی شود بی هنر
نژاد و هنر کمتر آید به بر

نه جشن و نه رامش نه بخشش نه کام
همه چاره ورزش و ساز دام

زیان کسان از پی سود خویش
بجویند و دین اندر ارند پیش

بریزند خون از پی خواسته
شود روزگار بد اراسته

چو بسیار از این داستان بگذرد
کسی سوی ازادگی ننگرد

رستم در نامه اش به سعد، از رسم و ایین ناشناخته او می پرسد و ابراز تعجب و تأثر می کند که کار بجایی رسیده است که اعراب بیابان نشین در صدد براندازی شاهنشاهی شکوهمند ساسانی شده اند

به من بازگو انک شاه تو کیست
چه مردی و ایین و راه تو چیست

بدان تا بگوید که رای تو چیست
به تخت کیان رهنمای تو کیست

به ایران تو را زندگانی بس ست
که تاج و نگین بهر دیگر کس ست

سعد در پاسخ به رستم از خدا، جن، محمد، قران، دوزخ و بهشت سخن می راند و شاه ایران را به دین خود دعوت می کند
او عاقبت جنگ با خود را مرگ و جهنم رقم می زند

به تازی یکی نامه پاسخ نبشت
پدیدار کرد اندرو خوب و زشت

ز جنی سخن گفت و از ادمی
ز گفتار پیغامبر هاشمی

ز توحید و قران و وعد و وعید
ز تایید و از رسم های جدید

ز قطران و از آتش و زمهریر
ز فردوس و جوی می و جوی شیر

اگر شاه بپذیرد این دین راست
دو عالم بشادی و شاهی و راست

هر آنکس که پیش من آید به جنگ
نه بیند بجز دوزخ و گور تنگ

به فرطاس مهر عرب بر نهاد
درود محمد همی کرد یاد

با شکست در جنگ قادسیه، رستم فرخزاد از پیدایش نژادی بی هویت و بی فرهنگ در زیر یوغ اسلام خبر می دهد که
هدفش کسب مال و خدمت به دشمن است

که این قادسی گورگاه من است
کفن جوشن و خون کلاه من است

از ایران و از ترک وز تازیان
نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان و نه ترک و نه تازی بود
سخنهای بکردار بازی بود

همه گنج ها زیر دامن نهند
بکوشند و کوشش به دشمن دهند

سی ماه بعد از انتصاب رستم به سپهسالاری لشکر ایران، نبرد چهار روزه قادسیه (شهری کوچکی در پانزده فرسنگی کوفه)
رخ می دهد. در ابتدا ایرانیان بخاطر داشتن سلاح مدرن برتری می یابند، اما با بستن شدن اب بروی آنان، سپاهیان از فرط
تشنگی نمی توانند بخوبی مبارزه کنند. رستم که نتیجه جنگ را در نبردی تن به تن با سعد دریافته، با وجود تشنگی با او درگیر
می شود. رستم با از پا درآوردن اسب سعد، آماده می شود که سر او را از بدن جدا کند. در این لحظه سرنوشت ساز، گرد و

خاک صورت رستم را پوشانده، او را نابینا می کند. سعد از این واقعه استفاده کرده با شمشیر ضربه هایی متعدد به سر و گردن رستم وارد کرده و او را از پا درآورد. سپاه ایران بعد از مرگ سپهسالارشان، مورد هجوم تازیان قرار گرفته و با دادن تلفات بسیار نبرد را واگذار می کنند

سه روز اندر ان جایگه بود جنگ
بر ایرانیان بر نبود اب تنگ

بر اهیخت رستم یکی تیغ تیز
بدان تا نماید بدو رستخیز

همی خواست از تن سرش را برید
ز گرد سپاه این مران را ندید

یکی تیغ زد بر سر ترک اوی
که خون اندر آمد ز تارک به روی

چو دیدار رستم ز خون تیره گشت
جهانجوی تازی برو چیره گشت

هزیمت گرفتند ایرانیان
بسی نامور کشته شد در میان

از اواسط قرن هفتم تا اوایل قرن بیستم میلادی، تمدن شکوهمند اریایی در زیر سلطه حکومت های مستبد اسلامی به قهقرا کشانیده شد. در این فرود عمیق تاریخی و فرهنگی، گاهی نوید استقلال و نوای سرفرازی از جانب میهن پرستانی مانند بابک خرم دین و نادرشاه افشار بگوش می رسد که با خیانت و ترور خاموش می شوند. تا اینکه با ظهور رضا شاه کیبر، ایران ویران شده قجر رو به استقلال و آبادی رفته و محمد رضا شاه پهلوی مسیر ترقی را به اوج می رساند. ناگاه با یک دسیسه جهانی بر ضد استقلال و

و سرفرازی ایران، دوران نوسازی پهلوی توسط نژادی که رستم فرخزاد پیشگویی کرده است ویران می شود. با شکست ایران در قادسیه دوم، بار دیگر تازیان معیارهای پلید خود را بر مردمی که آبادی و آزادی را تجربه کرده اند مستبدانه تحمیل می کنند. اما این بار، جوانان سلحشور میهن بپا خواسته اند تا در کنار شاهزاده آینده نگر خود تمدن نوین ایران را در مسیر آزادی و آبادی بازسازی کنند

همه سر بسر تن به کشتن دهیم
از ان به که کشور به دشمن دهیم

چو ایران نباشد تن من مباد
از این بوم و بر زنده یک تن مباد